شبهات تاريخى: ازدواج پيامبر با زينب بنت جحش

استاد صائب عبدالحميد

مترجم: ع. امينى

پيامبراكرم (صلى الله عليه و آله) در ميان يهود و نصاراى زمان خويش, دشمنان كينه توزى داشت. اينان به رغم آن كه شاهد نزول آيات بودند, آن را انكار مى كردند, در حالى كه در كتاب هاى مقدس و پيشين خود, بشارت هايى را ديده و خوانده بودند كه (گواه و) تصديق كننده ى پيامبر بود و اهل كتاب را به پيروى از پيامبر فرا مى خواند, اما آن را انكار مى كردند و نمى پذيرفتند...

در هر زمانه اى, اين دو شيوه انكار و لجاجت پيروانى داشته است كه بر راه و روش پيشينيان خود بوده اند. اينان در آن چه اعتقاد داشتند, تعصب مى ورزيدند كه از تحقيق علمى و پژوهش غيرجانب دارانه, بازشان مى داشت. در نتيجه خاتم الانبيا(صلى الله عليه و آله) را بزرگ ترين دشمنى مى پنداشتند كه مشروعيت بقاى راه و روش انكار و لجاجت را بر باد مى داد. از اين رو تلاش نمودند حقيقت نبوت خاتم الانبيا(صلى الله عليه و آله) را سلب كرده, ايشان را فقط نابغه اى قرار دهند كه بر عرب حكم راند و اين وضع براى هر نابغه اى مانند ايشان پيش مىآمد, اما چون در سيره و كردار پاكش, آن چه مويد نظريه و خواسته شان باشد نيافتند, با خيال و پندار خود افسانه هايى بافتند و آن را به ايشان انگ زدند, تا در نبوتش خدشه وارد كنند. همه ى آن چه را در اين باره (و بدين منظور) بافتند, تاريخ تكذيب مى كند. آنان بدين وسيله ملت و امت خود را فريب مى دهند تا از گسترش اسلام ميانشان جلوگيرى كنند.

از شمار اين پندارهاى نادرست موارد مربوط به زندگى زناشويى پيامبر(صلى الله عليه و آله) است. وضع اعتقادى و اجتماعى خيال بافان, آنان را بر بافته هاى ياوه ى خود يارى كرد. وضع آنان بديشان اجازه نمى داد جز بيش از يك همسر داشته باشند, به رغم آن كه راه براى روابط جنسى بى حد و مرز باز مى گذاشت, حتى براى مرد و زنى كه ازدواج كرده باشند, تا آن اندازه كه بيشتر ملت هاى اروپايى اعتقاد داشتند: ضرورتى براى بودن مرد در خانه نيست, زيرا به هر حال خانه از مرد خالى نمى ماند, گر چه مردانى باشند كه با همسر شوهر دوست اند يا اين كه زن مى توانست مادر باشد بى آن كه نياز باشد به صورت سنتى ازدواج كند كه مجبور باشد فقط با يك مرد رابطه داشته باشد!

معتقدان بدين فرهنگ در پى نكته اى قابل خدشه در زندگى زناشويى پيامبر(صلى الله عليه و آله) بودند. از اين رو با پندار و خيال, افسانه هاى عشقى و رمانتيك بافتند و همان را دليل ازدواج پيامبر(صلى الله عليه و آله) با زينب بنت جحش - كه شوهر كرده بود - دانستند و مى پنداشتند پيامبر كارى كرد كه شوهرش او را طلاق دهد تا خود بتواند با زينب ازدواج كند!

افسانه هايشان چنين مى گويد:

((زينب بنت جحش با زيد بن حارثه ازدواج كرده بود. روزى پيامبر(صلى الله عليه و آله) به خانه ى زيد رفت و او را صدا زد, اما وى را در خانه نيافت. در خانه ى او پرده اى بيش نبود و باد وزيد و پرده كنار رفت و زينب از پشت آن ديده شد. وى زنى زيبا و دل ربا بود كه مانندش را محمد پيش تر نديده بود. از اين رو از زيبايش شگفت زده شد و از پشت پرده با زينب سخنانى گفت, سپس برگشت, در حالى كه در دل عشق زينب را داشت!

هنگامى كه زيد به خانه برگشت, زينب ماجرا را بدو گفت و زيد دانست پيامبر عاشق زينب شده, از اين رو وى را طلاق داده, آن گاه محمد با او ازدواج كرد!))

در ابتدا افسانه بسيار احساس برانگيز است و به حقيقت بايد چنين باشد براى هر كه نداند زينب كيست و چگونه با زيد ازدواج كرد و چه سان زيد طلاقش داد, آن گاه چگونه پيامبر با زينب ازدواج كرد. اما براى كسى كه به همه يا جزيى از حقيقت آگاه باشد, اين افسانه, خرافه اى بيش نيست كه در برابرش رنگ باخته, مى داند اين داستان, نمونه اى از كارهاى برخى شرق شناسان براى تشويه و زشت جلوه دادن كردار و سيره ى نبوى است تا به اغراض و اهداف تبليغات مسيحى ميان مسلمانان دست يابند. در اين صورت, حقيقت كدام است؟

نخستين حقيقت: براى از بين بردن اين افسانه, از پايه و اساس, كافى است كه بدانيم زينب كيست و پيش از ازدواج با زيد, چه نسبتى با پيامبر داشته است. زينب دختر اميمه دختر عبدالمطلب, عمه ى رسول الله است! پس وى دختر عمه ى پيامبر(صلى الله عليه و آله)است كه كنار و نزديك رسول الله رشد و نمو كرد. زينب در كودكى و جوانى نزديك و كنار پيامبر بود و رسول خدا وى را پيوسته مى ديد و پيش از آن كه حجاب بر زنان واجب شود, زينب را مشاهده مى كرد. در اين صورت چرا در آن زمان, جمال و زيبايى زينب, پيامبر را مسحور و جادو نكرد؟! اگر پيامبر مايل به ازدواج با زينب بود, چيزى مانعى نبود, بلكه باعث افتخار و شادمانى زينب و خانواده اش بود! اگر فقط همين حقيقت را بدانيم, ديگر كوچك ترين ارزش و اثرى براى آن افسانه ى ساختگى نمى ماند...

در ادامه حقايقى ديگر مىآيد كه اين افسانه ى خيالى و شگفت آور را سبك و سست مى كند.

دومين حقيقت: چگونه زينب با زيد ازدواج كرد؟

پيش از آن كه پيامبر مبعوث و برانگيخته شود, زيد را پسر خوانده ى خود كرد. وى نزد پيامبر رشد كرد و((زيد بن محمد)) ناميده شد.

سومين كسى كه پس از خديجه و على(عليهم اسلام) در خانه ى پيامبر اسلام آورد, زيد بود. پيامبر وى را بسيار دوست داشت و تصميم گرفت او را با خانواده اى هاشمى وصلت و پيوند دهد تا جايگاه و موقعيتش را بالا برد, تا مسلمانان بدانند مرد مومن هم شإن و كفو زن مومن است و پس از ايمان آوردن, فخر فروشى به خاطر اصل و نسب ارزشى ندارد.

پيامبر به خانه ى عمه اش رفت تا دخترش, زينب, يعنى دختر عمه ى هاشمى و قريشى رسول الله را براى زيد كه در عرف قريشيان, در شمار بردگان و خدمت گزاران بود, خواستگارى كند. اين امر بر زينب سخت و دشوار آمد و خواسته ى رسول الله را نپذيرفت. برادر زينب پشتيبان خواهر بود, اما پيامبر كه نويدآور مكارم اخلاق براى آموزش آن به مردم بود, مى خواست خود نخستين كسى باشد كه پاى بند اخلاق باشد و بدان عمل كند, تا در عمل و كردار, اخلاق را به مسلمانان ياد داده, جزيى از فرهنگشان باشد.. . از اين رو برخواسته ى خود به زينب و برادرش پافشارى كرد, اما آن دو نمى پذيرفتند, تا آن كه خداى بلند مرتبه, سخن والاى خود را فرو فرستاد:

هيچ مرد و زن با ايمانى حق ندارد هنگامى كه خدا و پيامبرش امرى را لازم بدانند, اختيارى (در برابر فرمان خدا) داشته باشد.(1)

پيامبر بر زينب و برادرش اين آيه را خواند, سپس به زينب فرمود: زيد را به عنوان همسر تو مى پسندم. زينب عرض كرد: به آن چه رسول الله مى پسندد, راضى ام! بدين گونه ازدواج انجام شد.

دومين حقيقت نيز, آن افسانه را از بين مى برد, زيرا مى توان گفت چرا در تمام اين مدت كه پيامبر(صلى الله عليه و آله) با زينب سخن مى گفت و وى ازدواج با زيد را نمى پذيرفت, چرا پيامبر وى را براى خود خواستگارى نكرد؟ اين چنين است كه افسانه هاى غرض ورزان, سست تر از تار عنكبوت است!

سومين حقيقت: زيد, غلام و پسر خوانده ى رسول الله با زينب, دختر عمه ى پيامبر ازدواج كرد, اما زندگى مشترك آن دو دوام نيافت. زينب كه براى خشنودى رسول الله راضى به ازدواج شده بود, نتوانست از نخوت و خودبزرگ بينى اش دست بكشد. وى شريف ترين نسب عرب را داشت و از همه به رسول الله نزديك تر بود و زيد در خانه ى اينان, خدمت گزار بود!

زيد مومن و فروتن, اين بزرگ بينى را بر نمى تافت و به پيامبر شكايت برده, متمايل به طلاق دادن زينب بود, اما پيامبر او را به شكيبايى مى خواند اما مى دانست خود بزرگ بينى به آسانى از دل ها نمى رود. در جامعه اى كه برخورد با مردم فقط بسته به نسب و ثروت بود, پيامبر نخستين تجربه را مى نمود شايد بتواند سنت تفاخر به اصل و نسب و ثروت را بشكند, كه شايد با گذشت زمانى دراز و نبوغ و برترى نسل هاى آتى و تكرار اين تجربه با زنانى ديگر كه از سنت پيامبر پيروى كنند, جفا كارى از بين رفته و مردمان بر دوستى و يك رنگى و همدلى برانگيخته شوند.

زيد كه هر روز دست به گريبان مشكلش بود, ديگر نمى توانست تحمل كند و شكيبايى ورزد. از اين رو پيوسته به احترام پيامبر بدو رجوع مى كرد, زيرا ايشان زيد را همسر داده, و پيامبر هر بار به زيد مى فرمود: ((همسرت را داشته باش!)).

روزها مى گذشت و وضع ميان زيد و همسرش زينب بحرانى تر مى شد. وحى رسيد و به پيامبر خبر از آن داد كه در دل داشت, اما به سبب ترس از حرف مردم پنهان مى داشت, زيرا پيامبر, رهبر و الگوى مردم بود. در اين هنگام زيد آمد و به پيامبر خبر داد روابط ميان او و زينب به حد انفجار رسيده, هر دو به نتيجه ى طلاق رسيده اند. آن چه را پيامبر در همين باره در دل پنهان مى داشت, اكنون بر زبان آورد كه فرمايش خداى بلند مرتبه بود:(2)

(به خاطر بياور) زمانى را كه به آن كس كه خداوند به او نعمت داده بود و تو نيز به او نعمت داده بودى (به فرزند خوانده ات ((زيد))) مى گفتى: همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهيز! (و پيوسته اين امر را تكرار مى كردى); و در دل چيزى را پنهان مى داشتى كه خداوند آن را آشكار مى كند, و از مردم مى ترسيدى در حالى كه خداوند سزوارتر است كه از او بترسى!))

آن چه را پيامبر به خاطر ترس از (حرف و حديث) مردم پنهان مى داشت, چه بود؟

خداوند مى خواست حكمى را ثابت كرده, روش ديگرى را به مردم بياموزاند كه مخالف و ناهمخوان با احكام و آداب جاهليت بود. اگر عرب ها كسى را پسرخوانده ى خود مى كردند, بدو نسبت خود را داده, وى را فرزند و پسر خويش مى شمردند و ديگر او را منسوب به پدر واقعى اش نمى نمودند, كه ستمى آشكار بود. قرآن به اينان مى فرمود:

((آنان را به نام پدرانشان بخوانيد كه اين كار نزد خدا عادلانه تر است.))(3)

و از آن رو كه پسرخوانده ها منسوب به ارباب (و پدر خوانده ها) مى شدند, آن چه را بر فرزندان واقعى خود حرام مى دانستند, بر اينان (فرزند خوانده ها) نيز روا نمى دانستند. خداوند مى خواست نهايت و پايانى براى اين سنت بنهد, از آن رو كه بر پايه ى درستى بنا نشده بود; وانگهى مى خواست پيامبر نخستين كسى باشد كه اين سنت را گسسته, معارف جديدى در اسلام پايه گذارى كند. از اين رو خدا دستور داد پس از آن كه زيد - كه بدو زيد بن محمد مى گفتند ـ زينب را طلاق گفت, پيامبر با وى ازدواج كرده, زيد را به نسبت درستش يعنى زيد بن حارثه برگرداند:

((هنگامى كه زيد نيازش را از آن زن به سر آورد(و از او جدا شد), ما او را به همسرى تو درآوريم تا مشكلى براى مومنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هايشان - هنگامى كه طلاق گيرند - نباشد; و فرمان خدا انجام شدنى است(و سنت غلط تحريم اين زنان بايد شكسته شود).))(4)

آن چه برشمرديم, حقايق ازدواج پيامبر با زينب بود, كه آن چه را غرض ورزان با پندار و خيال خود بافته بودند, از بين مى برد! هرگاه شبهه اى به منظور كاستن شإن و جايگاه پيامبر و اهل بيتش, در اين جا و آن جا بشنويم يا ببينم, مانند اين افسانه, ما را به پژوهش پيوسته براى دست يابى به حقايق تاريخى فرا مى خواند.

پس از اين ماجراها زينب به عنوان يكى از همسران پيامبر وارد خانه ى ايشان شد و به همسرى خويش افتخار كرده, مى گفت: خداوند مرا به ازدواج پيامبرش درآورد و درباره ى من آيه اى نازل كرد كه تبديل نمى شود و تغيير نمى پذيرد و مسلمانان آن را مى خوانند.

عموهاى زينب نيز بدين پيوند افتخار كرده, با رقيبان خود, در شمار آن چه به عنوان افتخار برمى شمردند, مى گفتند:

آيا زنى ميان شما هست كه از آسمان هاى هفت گانه ى بالا خداوند او را به ازدواج پيامبر در آورده باشد؟!

ويژگى زينب ميان ديگر همسران پيامبر اين بود كه در درجه ى دوم پس از خديجه قرار داشت و به فقيران و نيازمندان بسيار انفاق و بخشش مى كرد. خداوند با ثروتى كه به خانواده ى زينب بخشيده (و به وى رسيده) بود, وضع را بر وى راحت كرده, پيوسته و بى آن قطع شود, بخشش و دهش مى كرد, گر چه دباغى مى نمود و حصير مى بافت و مى فروخت و پولش را صدقه مى داد و با جارىهاى خود به نيكى سخن مى گفت. روزى پيامبر كه با زنان خود نشسته بود فرمود: ((آن كه دستش درازتر است, زودتر (دربهشت)به من مى پيوندد)). در وهله ى نخست, مردم از اين فرمايش, ظاهر لغوى آن را برداشت كرده, دست هاى خود را مى كشيدند تا ببينند دست كدام يك درازتر است, اما بعد فهميدند مقصود پيامبر اين است كه كدام يك بيشتر در راه خدا بخشش و دهش دارد, كه كسى جز زينب دختر جحش نبود. وى نخستين زن (از همسران رسول الله) است كه پس از وفات پيامبر بدو پيوست.

منابع:

انساب الاشراف, ج 2, ص 67 - 68.

اسدالغابه, ج 7, ص 125 - 127.

الاصابه, ج 4, ص 313 - 314.

الاستيعاب (در حاشيه ى الاصابه), ج 4, ص 314.

حياه محمد, محمد حسين هيكل, ص 331 - 336.

پى نوشت ها

1. احزاب/36.

2. همان,/37.

3. همان,/5.

4. همان,/37.